

تاریخ شیعه سراسر مشحون از حوادث و تغییرات عظیمی است که این تفکر را در گذر ایام در برابر صدها نحله‌ی فکری موازی و مبارز در برهه‌های حساس از تاریخ موفق بیرون آورده است. به تأکید غالب محققان تاریخ و به اسناد و مدارک بی‌شمار، هیچ گروه دینی در تاریخ اسلام به اندازه‌ی شیعه‌ی دوازده امامی مورد حمله و تهاجم قرار نگرفته است. علما و پژوهش‌گران شیعه در اثبات حقانیت آن، در همه‌ی ادوار، مورد تهمت و افتراء بوده و متهم به یک جانبه‌گرایی می‌گشتند.

سیره‌نویسان شیعه با آنکه تحقیقات‌شان در ده‌ها کتاب تاریخی نحله‌های دیگر اسلامی نقل می‌گردیده و مأخذ بوده است، اما خودشان را تخریب و تضعیف می‌نموده‌اند. بعنوان مثال ابو محمد بن علی اعثم کوفی الکندی معروف به ابن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴ هجری و ۹۲۶ میلادی) سیره‌نویس، تاریخ صدر اسلام از زمان ابوبکر (خلیفه‌ی اول) تا هارون الرشید عباسی را به دقت و ظرافت گزارش کرده است و نام او و چند کتاب دیگرش در کتاب ارشاد (معجم الادبا)^۱ یاقوت حموی آورده شده است. اما همین محقق در کتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب^۲ خود می‌نویسد که «ابن اعثم مورخی است شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود». کاملاً مشخص می‌شود که این کتاب ظریف بین ابن اعثم بدلیل شیعه بودن او تضعیف می‌گردد. اما اگر در شرح حال خود یاقوت حموی بررسی شود؛ همانطور که محمد بن پروین گنابادی در مورد او تحقیق کرده و آورده است^۳ که «یاقوت حموی در سفرهای زیادی شرکت داشته است و به علت مطالعه‌ی برخی از کتاب‌های خوارج تعصب شدیدی بر ضد علی (علیه‌السلام) داشت، چه معتقدات خوارج سخت در ذهن وی ریشه دوانیده بود. از این رو هنگامی که در سال ۶۱۳ در دمشق بود، با یکی از علویان که به مهر علی تعصب داشت، مناظره می‌کرد و میان آن دو سخنانی رد و بدل شد که نسبت دادن آنها به علی (علیه‌السلام) ناروا بود^۴. از سوی دیگر نور الله شوشتری، در کتاب مجالس المومنین^۵، ابن اعثم را شافعی مذهب می‌داند. همانطور که ذکر شد، محققان غیر شیعه‌ی بسیاری، در کتب خود، سند از ابن اعثم نقل کرده‌اند اما خود وی را نپذیرفته و یا فقط آنچه را که خود می‌خواسته‌اند از وی روایت کرده‌اند^۶. این نمونه‌ای از برخورد ناروا و غیرعادلانه در تاریخ با محققانی است که بخشی از حقایق را به نفع شیعه نوشته‌اند. چراکه ابن اعثم کوفی در کتابش از خلافت‌های عثمان، خیانت اصحاب جمل و پیمان شکنی آنان، غوغای نهروان، خیانت به امام حسن علیه‌السلام، حیل‌گری معاویه و جنایات صفین، قیام حسین بن علی علیه‌السلام و ستمگری یزید، کشتار مردم کوفه و ... سخنان بسیاری آورده است؛ بنابراین، مغضوب متعصبان نحله‌های فرق دیگر قرار گرفته است. در کنار ابن اعثم می‌توان ابو عبد

^۱ معجم الادبا، یاقوت حموی، جلد ۲، صفحه ۲۳۱

^۲ جلد ۱ صفحه ۳۷۹

^۳ کتاب برگزیده‌ی مشترک یاقوت حموی ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی صفحه ۹

^۴ این واقعه از صاحب کتاب معجم المطلبوات العربیه و المعربن یوسف البان سرکیس ۱۹۲۸ مصر جلد ۲، صفحه ۱۹۴۱ نقل گردیده است.

^۵ جلد ۱، صفحه ۲۷۸

^۶ ابن حجر عسقلانی در کتاب المیزان جلد ۱، صفحه ۱۳۸

الله بن اسحاق^۷ نخستین سیره نویس تاریخ اسلام را نیز نام برد^۸ که او نیز شیعه بوده و محدث، ابن حیان در کتاب الثقات^۹ می‌نویسد: «ابن اسحاق در تاریخ و اخبار مربوط به وقایع مغازی شهرت داشت و در روایت احادیث مربوط به احکام و سنن، ثقة و صاحب رأی به شمار می‌آمد، بگونه‌ای که دیگران بر او حسودی می‌کردند. ابن اسحاق در مدینه در زمهری یاران امامان شیعه، حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام در آمد^{۱۰}. طبری او را تحسین کرده و در کتابش از آثار او استفاده کرده است. بخاری در تاریخ الکبیر خود، او را امیر المحدثین خوانده است^{۱۱} اما هشام بن عروه و مالک بن انس (از بزرگان اهل سنت)، سلیمان بلال تمیمی، خالد بن عجلان بصری ابن اسحاق را غیر ثقة شمرده‌اند و بسیاری او را دروغگو و کذاب قلمداد کرده‌اند. خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد از قول مالک بن انس ابن اسحاق را دجالی از دجالان نام برده است^{۱۲}. یاقوت حموی در مورد وی می‌نویسد ابن اسحاق علاوه بر اتهام به قدری بودن، بی دین و زندق نیز خوانده شده است، چراکه علی علیه‌السلام را برتر از عثمان می‌دانسته است^{۱۳}.

ما در این مقاله نام دو تن از سیره نویسان که شیعه قلمداد شده‌اند را آورده‌ایم تا مشخص شود که آنها ضمن اینکه نظراتشان در بسیاری از کتب بعد از خود نقل شده است اما مورد تخریب و تهمت قرار گرفته‌اند و مطالبی از آنها پذیرفته شده که مورد نیاز فکری نحله‌های دیگر بوده و نه اصل دیدگاه یا تحقیقات آنها. به جرأت می‌توان گفت که همه‌ی نویسندگان و محققان و محدثین و سیره نویسان تاریخ شیعه همه بنوعی مورد هجوم مخالفان خود قرار گرفته‌اند و بر آنان تهمت و ناسزا و دروغ بسیار گفته شده است.

چندی پیش کتاب «مکتب در فرایند تکامل» از یکی از محققین تاریخ تشیع به دستم رسید^{۱۴}. نویسنده در آن به بررسی تاریخ شیعه در سه قرن نخست اسلام پرداخته است و از آنجا که این کتاب باعث تغییر دیدگاه بسیاری افراد نسبت به شیعه شده بود^{۱۵} خواندن آن را بر خود فرض شمرده و به بررسی آن پرداختم. از آنجا که نویسنده در پیشگفتار این کتاب، بیان نموده که نقد درست، بنیاد حیات و دستمایه‌ی نشاط و شرط ضروری برای بالیدن فکر و اندیشه است^{۱۶} بسیار مسرور گشتم که وی جایی برای نقد و انتقاد بر نظریات خود قرار داده است و اعلام کرده که نقدها باعث تغییر نظر و تعدیل آن خواهد شد^{۱۷}، کما اینکه نظر او نسبت به باورهایش نسبت به شیعه از گذشته کاملاً متفاوت شده و باور جدیدی را بدست آورده است^{۱۸}.

^۷ تولد ۸۰ هجری و متوفی در ۱۵۱ می‌باشد.

^۸ مشاهیر علماء الامصار نوشته‌ی ابن حیان صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰

^۹ جلد ۷، صفحه ۳۸۳

^{۱۰} سیوطی در صفحه ۸۲ کتابش طبقات الحفاظ و ذهبی در جلد ۱ صفحه ۱۷۲ کتاب تذکره این را نقل کرده‌اند.

^{۱۱} جلد ۱، صفحه ۱۴۰

^{۱۲} جلد ۱، صفحه ۲۳۳ و ۲۳۴

^{۱۳} معجم الادبا جلد ۷، صفحه ۱۸

^{۱۴} کتاب مکتب در فرایند تکامل با نظری بر تطور مبانی تشیع و در سه قرن نخستین، تألیف سید حسین مدرسی طباطبایی ترجمه‌ی هاشم ایزدپناه

^{۱۵} از جمله آقای اکبر گنجی که اعلام کرده، این کتاب دیدگاهش را نسبت به شیعه تغییر داده و در بسیاری از مقالاتشان از این کتاب نقل کرده‌اند.

^{۱۶} صفحه ۱۳

^{۱۷} در صفحه ۱۴ می‌نویسد طبعاً هر پژوهشگر، خود در گذشت زمان، بسیاری از نظرات خویش را تعدیل می‌کند.

^{۱۸} نویسنده از اینکه نظراتش کاملاً عوض شده بطوریکه دیگران با مقایسه‌ی کتب گذشته‌ی او به وی انتقاد کرده‌اند در صفحه ۱۴ خبر می‌دهد.

در بررسی کتاب ایشان بطور کل دو نکته قابل توجه است؛ یکی منابع و مأخذهایی است که ایشان در اثبات سند سخنان خود به آنها رجوع کرده است، دوم تحلیل‌های شخصی و اعتقادی منحصر به دیدگاه خود ایشان است که با ذکر حوادث، نتیجه‌گیری خاص خود را انجام می‌دهد.

مقدمه‌ای که در ابتدای این مقاله از هجوم مخالفان محققان شیعه به آنها خبر می‌دهد، بدین دلیل طرح شد که این خط و روند مبارزه با شیعه همیشه و بطور مستمر در کل تاریخ گذشته و حال وجود داشته است. هزار و چهار صد سال است که شیعه با یک چنین حجمه‌هایی رو در روست اما همیشه توانسته است خود را از ناراستی‌های دیگران نجات دهد و راه هدایت مومنان را حفظ نماید.

نویسنده‌ی کتاب مکتب در فرایند تکامل، بیشترین مأخذ سندی خود را از میان کسانی انتخاب کرده است که نسبت به شیعه چنان دیدگاهی را داشته‌اند، بعنوان مثال اسناد تاریخی خود را از کتاب دائرة المعارف اسلام که توسط اسلام شناسان غربی با گرایش خاصی به منابع اهل تسنن تهیه شده است، ارائه می‌دهد و بر پایه‌ی گزارش آنها تحلیل تاریخ خود را طرح می‌نماید و همچنین از نظریات گلد ذیهر، ویل فرد مادلونگ، اتان کلبِرگ، ویلیام توکر، ابراهاموف و ... که بسیاری از آنها نظرات خاصی در مورد اسلام به ویژه نسبت به شیعه داشته‌اند، استفاده می‌نماید.^{۱۹}

وی از میان متون نویسندگان تاریخی بیشتر از همه بر سیره‌ی ابن هشام تأکید نموده است.^{۲۰} ابن هشام که شافعی مذهب است^{۲۱}، از یکی از شاگردان ابن اسحاق بگایی^{۲۲} سیره‌ی کامل ابن اسحاق^{۲۳} را دریافت کرده است.

از دیگر سیره‌نویسان تاریخ اهل تسنن و غیرشیعی که او از آنها اسناد تاریخی شیعه را نقل کرده است، عبارتند از: خطیب بغدادی^{۲۴}، احمد بن عثمان^{۲۵}، خلیفه بن خیاط عصفری^{۲۶} و ... و اگر از بعضی از کتب تاریخی منسوب به شیعه روایت تاریخی نقل کرده، بیشتر برای نسخ‌گیری و نقد آن است که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد و متأسفانه آقای مدرسی از بسیاری از منابع مستندتر تاریخی که خیلی از حقایق را روشن می‌کند استفاده نکرده و بطور حیرت‌انگیزی آنها را حذف کرده است. وی بطور تلویحی برای آنکه منابع خود را تحکیم کرده باشد اعلام می‌کند برای فهم حقایق تاریخی می‌توان از همه کس و همه جا کمک گرفت و نباید تصور کرد که تنها بزرگان یا قدما می‌توانند نظرات درست ارائه کنند. وی می‌گوید: «اینکه کسی تصور کند بزرگان شیعه در قرن چهارم بخاطر نزدیک‌تر بودن به عصر خود، آگاهی دست‌اول‌تری از مسائل داشته‌اند، اندیشه‌ای به غایت نادرست است. پس اینکه یک نظریه معاصر صرفاً به این دلیل رد شود که فی‌المثل با گفته‌ی شیخ مفید یا بزرگان دیگر شیعه در آن ادوار نمی‌خواند یا با سخن نجاشی در مسأله‌ای که در سه قرن بر زمان او مقدم است، مخالفت دارد، نقد علمی نیست؛ چه رسد به آن که سخنی را به خاطر مخالفت با گفته‌ی مرحوم شیخ آقا بزرگ در ذریعه و امثال آن، از درجه‌ی اعتبار ساقط دانند.»^{۲۷}

از نظر ما، این قاعده مردود است، بدلیل اینکه نمی‌توان بطور کلی و مطلق بر علمای اولیه‌ی اسلام خط بطلان کشید، اگرچه منظور ایشان این نبوده است اما اگر انتقاد یا رد نظریه‌ای بر آنها بطور منطقی یا مستند وجود دارد باید

^{۱۹} از میان آنها گلد ذیهر نظرات انحرافی خاصی بویژه نسبت به پیامبر اکرم بیان نموده است.

^{۲۰} متوفی ۲۱۳ هجری

^{۲۱} تاریخ کامل ابن کثیر جلد ۱۰، صفحه ۲۹۴ و ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء جلد ۱۰، صفحه ۴۲۹ او را شافعی می‌دانند.

^{۲۲} سیره ابن هشام جلد ۱، صفحه ۵

^{۲۳} در مقدمه‌ی این مقاله شرح کوتاهی از سیره‌ی او که شیعه بوده آمده است.

^{۲۴} تاریخ بغداد ابوبکر احمد بن علی بن ثابت ملقب به خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳

^{۲۵} تاریخ الاسلام متوفی ۷۴۸

^{۲۶} متوفی ۴۲۷ - تاریخ خلیفه

^{۲۷} صفحه ۱۵

قبلاً آنها را ذکر کرد و فقط در همان مورد نظر داد نه از چند نقص، یک حکم کلی برای نفی آن بیرون کشید و خود نویسنده‌ی کتاب مکتب در فرایند تکامل اتفاقاً عکس دیدگاه تحلیلی خود در روند نگارش کتابش استفاده کرده است. از جمله محکم‌ترین اسنادی که برای اثبات نظریات خود ارائه می‌دهد از مرحوم شیخ مفید است و کلاً دیدگاه منطقی علمای عراق را بطور زیرکانه‌ای در مقابل علمای حدیث‌گرای قم و ری یعنی بزرگانی نظیر شیخ کلینی و ابن بابویه و ابن قولویه و ابن قبه قرار می‌دهد^{۲۸}. این شکل از تناقض در تحلیل وقایع تاریخی و تمسک به متون و اسناد آن در سراسر کتاب ایشان به چشم می‌خورد که ما در جای خود آن را متذکر می‌شویم.

عمده و تأکید سخن ایشان در این کتاب این است که بیان دارد، شیعه یک خط میانه است و امامان شیعه تنها علمای ابراری بوده‌اند که عالم، فقیه، قرآن‌شناس و مفسر آیات قرآن و ادامه دهنده‌ی سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند اما هیچ‌گونه علم لدنی، علم غیب، کرامات آسمانی و ... نداشته‌اند و اگر چیزی غیر از این در مورد آنها گفته شده یا از جعلیات اهل غلو در اسلام بوده یا از گروه مفوضه بوده است^{۲۹} اما وی قبل از آنکه به اثبات نظرات خود در کتابش بپردازد به یک تناقض در بیان این مفهوم دچار گشته است و می‌گویند: «مکتب اهل بیت به آن صورت که به دست ما رسیده و جزء جزء آن مستند به براهین عقل، نص قرآن، حدیث متواتر یا صحیح غیر قابل تشکیک است، حجت و مقدس است و تشیع همان خط میانه است که جمهور شیعه‌ی امامیه اثنی عشریه در طول تاریخ پر افتخار خود پیرو و پرچمدار و نگاهبان آن بوده‌اند ...»^{۳۰}. وی برای اثبات بهتر این نظر در پاورقی همان صفحه چنین آورده است: «استادم آیت الله مرتضی حائری می‌فرمود که اگر حتی برای یک لحظه نوع انسان بر روی کره زمین وجود داشته باشد اما جانشین خدا در صورت فردی از آن نوع که بر حقایق عالم وجود آگاه است در میان آنان حضور نداشته باشد، ایراد فرشتگان بر خداوند که در خلقت انسان اعتراض کرده بودند وارد خواهد بود»^{۳۱}. که منظور استاد ایشان امامان معصوم بوده‌اند؛ اگر به متن تأکيدات ایشان که مورد تأیید نویسنده‌ی کتاب نیز هست دقت کنیم در مورد صفت امامان و توان آنها می‌گوید: «در صورت فردی از آن نوع که بر حقایق عالم وجود آگاه است.» سوال ما اینجاست که آیا آگاهی بر حقایق عالم وجود، بدون آگاهی از علم غیب و کرامات غیبی امکان‌پذیر می‌باشد یا خیر؟ دقیقاً این استدلال ایشان اثبات می‌کند که امامان معصوم، توان آسمانی و علم لدنی را از خداوند دریافت می‌کردند و با در هم آمیختن آن به علوم زمینی در میان مردم، امامت و رهبری می‌کرده‌اند. از همین پیش‌گفتار ایشان، تناقض در بیان نظریات وی آشکار شده است.

در انتهای پیش‌گفتار، نویسنده اقراریه‌ای را طرح کرده که در بخشی از آن می‌نویسد: «... مصداق اصل اصیل لزوم استمرار امامت تا پایان جهان در روزگار ما، وجود مقدس حضرت بقیه الله ارواح العالمین فداه است. استاد طاب ثراه معتقد بود که تمام معتقدان به آن وجود مقدس هریک به فراخور حال و استعداد در مراحل دشوار از زندگی، دست پر مهر و عطوفت آن بزرگوار را در کنار خود احساس کرده و حضور ولی نعمت و مولای کریم خود را با تمام وجود در

^{۲۸} قای حسین مدرسی در ۳۱ مورد در کتابش نظرات مرحوم شیخ مفید را ارائه کرده است که در اکثریت آنها بنوعی نظرات وی طرح شده است که خواننده در خواهد یافت که ایشان قویاً با شیعه‌ای که اعتقاد به وجود کرامات در امامان معصوم، حتی معصوم بودن آنها داشته باشد مخالف است. در این زمینه در فصول بعدی سخن بسیار خواهد آمد، از جمله صفحات ۴۱، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۷۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۳ و ۳۷۷.

^{۲۹} مبحث دوم کتاب از صفحه ۵۷ الی ۱۹۷ که بعداً نقد خواهد شد.

^{۳۰} صفحه ۲۳

^{۳۱} پاورقی صفحه ۲۳

مرتبه‌ای بلند از تجلی و شهود به تجربه عینی دریافته‌اند. من ناچیز نیز از این کلیت مستثنی نبوده‌ام و خود را کمترین بنده‌ی درگاه و خاک راه و خدمتگزاری ناچیز در آستان رفیع آن مولای بزرگوار می‌دانم.^{۳۲}

اگر امامان معصوم ما دارای قدرت های آسمانی و علوم غیبی و تصرف بر ماده و فهم همه‌ی علوم عالم نبوده‌اند و خلیفه خدا بر زمین و تجلی دهنده‌ی صفات عظیم خداوندی در جهان نباشند، با توجه به متن فوق سوالات ذیل مطرح می‌گردد:

۱. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با داشتن جسم مادی و قدرت خاکی تاکنون چگونه زنده مانده‌اند؟ آیا قدرت خاصی در وجود ایشان نیست؟
۲. اگر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تعالی علمی عظیم و لدنی ندارد و بر علوم غیبی و تصرف در عالم مسلط نمی‌باشد، پس چگونه از حال استاد ایشان با خبر می‌گردد که دست پر مهر و عطوفت خود را بر دوش او می‌گذارد؟
۳. اگر این توانایی ها در امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود ندارد، چگونه ایشان از این آشنایی و احساس حضور امام زمان نسبت به خود اطلاع یافته‌اند و خود را مستثنی نمی‌دانند؟
۴. خود مردم عادی مانند ایشان و استاد ایشان چگونه در می‌یابند که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کنار آنها است و دست پر مهر و محبت خود را در کنار آنها قرار داده است؟ آیا این فهم و دریافت کشف و شهود از غیب برای آقای مدرسی و استاد ایشان جایز است اما برای خود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جایز نیست؟!

همه‌ی اینها بخشی از آن تناقضاتی است که در سراسر کتاب آقای مدرسی یافت می‌شود و بتدریج به آنها خواهیم پرداخت.